

مجله‌ی تخصصی گروه تاریخ، دانشگاه تهران،

شماره‌ی پیاپی: ششم و هفتم / سال پنجم / ۱۳۸۳

نگرشی مقایسه‌ای

بر قیام امام حسین(ع) و عبدالله بن زبیر

مصطفی پیرمردیان

استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

تردید نیست که یکی از مؤثرترین روش‌ها برای تحلیل یک حرکت، قیام، یا یک اقدام تاریخی، مقایسه آن است با حرکت‌های مشابه و به ویژه هم‌زمان، تا وجوه تمایز و در نتیجه ویژگی‌های بارز حرکت مورد نظر شاخص‌تر و آشکارتر گردد. از آن‌جا که حسین بن علی(ع) و عبدالله بن زبیر پس از مرگ معاویه در قضیه بیعت بایزید، در موقعیت مشابهی قرار داشتند و برحسب مدارک و روایات اهتمام بیزید عمدتاً بر بیعت این دو نفر بوده است. مسلماً مقایسه مواضع، رفتار و چگونگی مواجهه هر کدام از این دو نفر با قضیه بیعت ما را در شناخت بهتر شخصیت، اهداف، انگیزه‌ها و ارزیابی قیام هر کدام یاری بسیار می‌تواند نمود.

واژه‌های کلیدی: قیام، حسین بن علی(ع)، عبدالله بن زبیر، بیعت.

پس از مرگ معاویه و استقرار یزید بر جای پدر، نامه‌ای به مدینه فرستاد که هم زمان خبر مرگ معاویه و مأموریت ولید بن عقبه مبنی بر گرفتن بیعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی را ابلاغ می‌نمود.

ولید کس فرستاد و هر دو را که آن زمان در مدینه بودند به نزد خویش فرا خواند. ابومخنف آورده است که هر دو در مسجد مدینه نشسته بودند^(۱) که فرستاده ولید آمد و از آنان خواست تا به نزد ولید بروند. در حالی که هر دو دانستند که ولید برای چه منظوری احضارشان کرده است. ابن زبیر از حسین بن علی پرسید چه تصمیمی داری و حسین(ع) جواب داد همین ساعت جوانانم را جمع می‌کنم و به نزد او خواهم رفت. و چون به دارالاماره رسیدم از آنان (جوانان) می‌خواهم آن جا را محاصره کنند، سپس داخل شد. ابن زبیر گفت از این که داخل شوی بر تو می‌ترسم. حسین(ع) گفت داخل نخواهم شد مگر این که قادر باشم دفع او کنم، و سپس همان گونه که گفته بود عمل کرد. چون به نزد ولید رفت در مجلسی که مروان نیز حضور داشت از او خواسته شد تا با یزید بیعت کند و او چنین عنوان کرد که چون بیعت امثال من در نهانی کفایت نمی‌کند، وقتی در میان مردم آمدی و آنان را به بیعت فرا خواندی، مرا نیز بخوان تا کار یکجا صورت گیرد و ولید پذیرفت.

مروان که ظاهراً به خوی و مرام حسین(ع) بیشتر آگاه بود به ولید توصیه کرد که نگذارد حسین(ع) خارج شود مگر این که بیعت نماید، یا گردنش را بزند.

حسین(ع) برخاست و گفت «ای پسر زن کبوتر چشم، تو مرا می‌کشی یا او؟ به خدا قسم دروغ گفتی و اشتباه کردی، و پس از این برخورد تند و خشمگینانه به خانه رفت.»^(۲)

از طرفی عبدالله بن زبیر به خانه رفت و از رفتن به نزد ولید تعلل می‌نمود. فرستادگان ولید پیوسته به خانه او در رفت و آمد بودند تا این که برادرش جعفر بن زبیر را به نزد ولید فرستاد، و او به ولید گفت امروز را دست از عبدالله باز دارید فردا خودش خواهد آمد. چون روز به پایان رسید عبدالله بن زبیر به همراه برادرش جعفر از بیم تعقیب نیروهای ولید شبانه و از بیراهه به مکه گریخت.^(۳)

ابن زبیر چون به مکه رسید به خانه خدا پناهنده شد و گفت من پناهنده ام.^(۴)

به استناد روایات او یک روز قبل از حسین بن علی (ع) از مدینه خارج شده است و قاعدتاً از آن جهت که از ترس تعقیب نیروهای ولید سریع حرکت کرده و هم بدان جهت که دو نفر مرد بودند و به صورت کاروانی حرکت نکرده اند قبل از امام حسین (ع) به مکه رسیده است.

حسین بن علی (ع) برخلاف ابن زبیر همراه با فرزندان و برادران و برادرزادگان و بیشتر افراد خاندان خویش به جز محمد بن حنیفه^(۵) از مدینه خارج و از طریق اصلی عازم مکه شد.^(۶) او حتی توصیه مسلم بن عقیل مبنی بر رفتن از جاده فرعی (همان گونه که ابن زبیر رفته بود) را نپذیرفت.^(۷)

در هر صورت اولین وجوه افتراق در حرکت این دو شخصیت برجسته جامعه اسلامی سال ۶۰ هجری را می‌توان از روایات فوق به وضوح دریافت. مخالفت هر دو با خلافت یزید امری غیرقابل انکار است و اصرار یزید بر بیعت هر دو نفر گویای موقعیت مشابه هر دو است. لکن یکی از رو در رو شدن با دشمن و اظهار عقیده و نظر خویش به طور صریح استکاف می‌کند و بلکه به جهت مساعد نبودن شرایط از بیان صریح عقیده خویش با مردم نیز امتناع می‌کند. در حالی که دیگری با اظهار صریح عقیده و نظر خویش هم رو در روی دشمن و هم در میان مردم، در واقع موضع خود را که برخاسته از اصول و مبانی ایمان و عقیده اش می‌باشد بیان کرده و راه عدول از آن اصول و مبانی را برای خویش مسدود می‌نماید و یا مسدود می‌پندارد. این استنباط از آن جا دور از واقع به نظر نمی‌رسد که در نظر بیاوریم مدینه که این هر دو نفر در آن جا بسر می‌برند اصلی ترین پایگاه صحابه رسول خدا^(ص) بوده و بیشتر از سایر مراکز امپراطوری اسلامی صحابه و تابعین بزرگ را در خود جای داده است و بدون تردید مسلمانان در سایر مراکز و بلاد اسلامی چشم به مواضع و نوع برخورد بزرگان اسلام در برابر خلافت یزید دوخته اند.

ابن زبیر هنگامی که به مکه رسید و خود را عائد الیبت خواند به عبادت و تزهّد روی آورد^(۸) توجه به روایاتی که عبادت‌های طاقت فرسای پسر زبیر را توصیف و تحسین کرده اند بسیار حائز اهمیت است. گرچه روایات عمدتاً اغراق آمیز و غیرقابل پذیرش است لکن آن چه محل تردید نیست، این که روی آوردن پسر زبیر به عبادت چندان

افراط آمیز و خارج از عرف و عادت معمول بوده است که به چشم مردم و سپس در نظر روابیان تا این حد اغراق آمیز آمده. ذکر دو سه روایت از دهها روایت در این زمینه خالی از ضرورت نخواهد بود.

از عمرو بن دینار نقل شده که گفت «نماز گزاری بهتر از ابن زبیر ندیدم»^(۹) او هم چنین گفته است ابن زبیر روزگارش را به سه بخش تقسیم می کرد. یک شب تا صبح در قیام بود یک شب تا صبح در رکوع بود و یک شب تا صبح در سجود.^(۱۰) گفته شده است روزه های بسیار طاقت فرسا می گرفت چنان که از جمعه تا جمعه روزه می گرفت.^(۱۱) و نیز گفته اند چهل سال لباس از تنش خارج نکرد^(۱۲) (ظاهراً کنایه از این است که از زنان دوری می کرده و نیاز به غسل نداشته است). سیوطی آورده که عبادتی نبود که مردم از انجامش عاجز شوند مگر این که ابن زبیر آن را انجام می داد.^(۱۳) و بسیاری روایات از این قبیل.

در خصوص انگیزه ابن زبیر از این گونه عبادت ها، لازم است به خاطر بیاوریم یکی از عوامل و بلکه اصلی ترین عاملی که مردم به ویژه مردم حجاز و عراق خلافت یزید بن معاویه را پس از پدرش مورد تردید و انکار قرار دادند عدم پابندی او به احکام شریعت بود. چنان که به گفته یعقوبی وقتی خلافت یزید مطرح شد عبدالله بن عمر [برغم روحیه سازشکاران] می گوید با کسی بیعت کنیم که با میمون بازی می کند، شراب می نوشد و آشکارا مرتکب فسق می شود.^(۱۴) و هم آورده که چون معاویه از زیاد بن ابیه خواست تا برای پسرش یزید از مردم کوفه بیعت بگیرد در جواب کس فرستاد تا بگوید «وقتی مردم را به بیعت با یزید دعوت می کنیم می گویند او با سگها و میمونها بازی می کند و لباس رنگین می پوشد، و همیشه شراب می نوشد، و شب را با ساز و آواز می گذرانند، در حالی که حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در میان مردمنده.^(۱۵) در شرایطی که مردم خلیفه مطرح شده را به علت عدم تقید به شریعت و لایبالی گری وی بندی و باری، لایق و شایسته بیعت نمی دانند بدیهی است در میان چهره های مورد قبول مردم آن که به زهد و عبادت و تقوی شهره تر است بهتر و بیشتر شانس مقبولیت در بیان مردم را خواهد داشت و این امری است که ابن زبیر از آن غافل نبود. البته قابل انکار نیست

که زهد و تعبد تصنعی معمولاً از دید مردم پنهان نخواهد ماند و لذا بسیاری روایات اشاره دارد به این که کم نبوده اند افرادی که رویه ابن زبیر در عبادت‌های طاعت فرسایش را ناشی از نیت جذب و جلب توجه و رضایت مردم و در نتیجه قبض خلافت دانسته‌اند .

ابن عباس زمانی که توسط ابن زبیر به طائف تبعید شد در سخنانش علیه او می‌گفت «پسر زبیر با عمل آخرت دنیا را طلب می‌کند و در حالی پوست بز می‌پوشد که زیر آن دل‌های سگان و گرگان نهفته است»^(۱۶) هم چنین یعقوبی آورده است که چون عبدالله بن عمر به جسد مصلوب ابن زبیر گذشت گفت «ای ابا خبیب پیوسته از آن زمان که به اشتران سیاه و سفید پسر حرب [معاویه] خیره شده بودی و تو را شفته کرده بودند بر تو از چنین روزی می‌ترسیدم»^(۱۷).

امام حسین (ع) چون به مکه رسید در شعب علی منزل گرفت و مردم گروه گروه به نزد او می‌آمدند و گرد او حلقه می‌زدند و این در حالی بود که قبل از آمدن حسین بن علی (ع) بر عبدالله بن زبیر که چند روز قبل از حسین (ع) به مکه رسیده بود گرد آمده بودند. و روی آوردن مردم به حسین بن علی (ع) برای پسر زبیر بسیار ناراحت کننده و سخت بود.^(۱۸)

اگر چه حسین (ع) از مدینه به مکه رفت و چند ماهی در آن جا رحل اقامت افکند لکن قدر مسلم آن است که از پناه بردن به خانه خدا و استفاده کردن از حرمت حرم سخت امتناع می‌نموده است. و روایت مستندی که او خود را عائذالیت خوانده باشد در دست نیست، بلکه روایات متعدد دلالت دارند بر این که آن حضرت قصد رفتن داشت و ماندن در مکه را با چنین شرایطی مکروه می‌داشت.

بلاذری از ابو مخنف نقل کرده که ابی سعید المقبری گفت: حسین (ع) را میان دو نفر دیدم در حالی که به مسجد پیامبر داخل می‌شد، شنیدم که می‌گفت.

لا دَعَرْتُ السَّوَامِ فِي وَضْحِ الصَّبِّ
وَالْمَنَابِيَا يَرْصِدُ نَفِيَّ أَنْ أَحِيداً^(۱۹)

از این که در روشنایی صبح شتران رها شده [حوادث] به کدام جهت روند باکی ندارم آن گاه که ترس از مرگ ذلت برایم بیاورد. و حال آن که مرگ هم چنان در کمین من است، از عزم خویش باز نخواهند داشت.

روایات زیادی در دست است که تصریح می‌کنند افرادی چون عبدالله بن مطیع عدوی، عمر بن عبدالرحمن بن الحارث مخزومی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و حتی عبدالله بن زبیر به او پیشنهاد کردند که مکه را ترک نکند و به کوفه نرود^(۲۱) لکن او پس از این که نپذیرفته است اشاره کرده به کبوتران حرم که اگر در لانه کبوتری از این کبوتران باشم مرا خارج خواهند کرد و تصمیمشان را در مورد من عملی خواهند ساخت و تصریح می‌کند که از نظر او اگر یک قدم دورتر از حرم کشته شود بهتر است که یک قدم نزدیک به حرم.^(۲۱)

روایتی از قول فرزدق نقل شده که گفت: «در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری با حسین (ع) که در حال خارج شدن از مکه بود ملاقات کردم و به او گفتم چرا عجله می‌کنی و او جواب داد اگر عجله نکنم مرا خواهند گرفت.^(۲۲) این روایت دلالت دارد بر این که خارج شدن حسین (ع) از مکه در زمان حج برای پیشگیری از هتک حرمت حرم بوده است و حتی به روایت ازرقی ابن عباس به این دلیل مانع از رفتن حسین (ع) نشده است که به او گفته است: «اگر در کجا و کجا کشته شوم بیشتر دوست دارم از این که حرمت حرم به وسیله من از میان برود.»^(۲۳)

آن چه به هر حال غیر قابل تردید می‌نماید این که حسین (ع) خود را موظف و مکلف به حفظ حرمت‌ها و مقدسات می‌دانست. این نکته بسیار حائز اهمیت است که او با این که راه و هدف خویش را مقدس می‌شمرد ولی قائل به این منطقی نبود که برای هدف مقدس می‌توان مقدسات را هزینه کرد. شاید یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌ها در قیام حسین بن علی (ع) و حرکت عبدالله بن زبیر این نکته به ظاهر خفیف باشد. نوجه به بعضی روایات اهمیت این امر را آشکارتر می‌سازد. ابومخنف آورده است که در آخرین گفتگویی که میان حسین (ع) و ابن زبیر روی داد، گفت پدرم به من گفته است که در مکه قوچی خواهد بود که حرمت آن را می‌ریزد و نمی‌خواهم آن قوچ من باشم.^(۲۴) شیهه به روایت فوق با

تفاوت و اختلافاتی اندک، متواتر نقل شده است^(۲۵) اگر این گونه روایات نیز مخدوش باشد لکن تردیدی نیست که وجود این گونه روایات پرده از حقیقتی برمی دارد و آن این که این احتمال منطقی و عقلی وجود داشته که پناهنده شدن فردی چون پسر زبیر به خانه خدا، یزید و عمال او را از حمله به حرم و شکستن حرمت آن باز نمی داشت، همان گونه که حسین (ع) متجلی نبود بلکه همان گونه که ذکر شد احتمال عقلی و منطقی عکس العمل شخصی مثل یزید بود در برابر پناهنده شدن مخالفان خطرناکش به خانه خدا. چنان که عبدالله بن عمر نیز به همین دلیل ابن زبیر را در شکسته شدن حرمت حرم دخیل دانسته. یعقوبی آورده است که چون پسر عمر بر جسد مصلوب ابن زبیر گذشت، گفت: ای اباخیب اگر سه چیز در تو نبود من می گفتم تو، تو. الحاد تو نسبت به حرم، سبقت گرفتنت در فتنه و بخل ورزیدنت.^(۲۶)

نکته قابل ملاحظه‌ای که باید یاد آور شد این که در نظر مردم ناراضی از خلافت یزید قطعاً حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر هر دو از شخصیت‌های خوش نام و برای خلافت اصلح و ارجح بودند. و لذا حسین بن علی (ع) تنها رقیب جدی برای پسر زبیر شناخته می شد به ویژه که هم به جهت شرافت خانوادگی و نسب بر پسر زبیر برتری داشت و هم از آن نظر که قبل از او پدر و برادرش برای مدتی هر چند کوتاه زمام خلافت را در دست داشتند. قطعاً موقعیت بهتری نسبت به پسر زبیر در میان مردم دارا بود. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که خاطره جنگ جمل کینه دیرینه پسر زبیر را نسبت به آل علی (ع) پیوسته تازه می کرد. با در نظر گرفتن مجموع این شرایط اهمیت این قضیه روشن خواهد شد که زمانی که پسر زبیر به مکه رسیده بود مردم به او توجه داشتند و چون چند روز بعد حسین بن علی به مکه رسید گروه زیادی ورود او را غنیمت شمرده و بر او گرد آمدند و در نمازها به او اقتدا می کردند. این امر برای ابن زبیر خوشایند نمی توانست باشد و از این رو کراهت شدید او را از حضور حسین بن علی (ع) می توان دریافت. اگر چه عبدالله بن زبیر به نزد حسین (ع) آمد و شد داشت و حتی به روایت ابن اعثم در نمازها به او اقتدا می کرد و به سخنانش گوش فرا می داد، لکن می دانست که با وجود حسین (ع) کسی رغبت

به بیعت با او نمی‌کند^(۳۷) از این رو حضور حسین(ع) برای ابن زبیر در مکه سخت و به تعبیر ابی مخنف وجود حسین(ع) در نظر او ناگوارتر از هر کس بود.^(۳۸)

با توصیف فوق‌بديهی می‌نماید که در چنین شرایطی برای ابن زبیر بسیار مطلوب بود که حسین بن علی(ع) از مکه خارج شود، تا از یک طرف حجاز برای او خالی شود و از طرف دیگر چنان که حسین(ع) قربانی سست عهدی و بیوفایی مردم عراق می‌گردید [امری که کاملاً قابل پیش‌بینی بود] او تنها مدعی خلافت در برابر یزید می‌گردید. مفهوم فوق‌را مسعودی چنان بیان می‌کند که برای ابن زبیر چیزی دلپسندتر از آن نبود که حسین(ع) از مکه بیرون شود.^(۳۹) و ابوالفرج اصفهانی آورده که برای عبدالله بن زبیر امری ناگوارتر از آن نبود که حسین(ع) در حجاز بود و چیزی برایش محبوب‌تر از رفتن حسین به عراق نبوده است.^(۴۰) ابن اعثم نیز آورده که ابن عباس به حسین(ع) گفت اکنون مردم به پسر زبیر توجه ندارند و چون تو خارج شوی به او روی می‌آورند.^(۴۱) روایت ابوحنیفه دینه‌وری چنین است که ابن زبیر می‌دانست که مادامی که حسین(ع) در مکه باشد مردم به او [ابن زبیر] توجهی نخواهند کرد.^(۴۲) ابومخنف هم چنین آورده که حسین نیز فرموده است که «این مرد [ابن زبیر] از دنیا چیزی بهتر دوست ندارد و از این که من به عراق بروم زیرا که می‌داند با وجود من چیزی از خلافت نصیب او نخواهد شد و مردم با وجود من به او روی نخواهند آورد.»^(۴۳) با وجود این روایات و بسیاری از این قبیل که جهت رعایت اختصار از نقل آن پیشگیری شده است هیچ‌سندی در دست نیست که خارج شدن حسین(ع) را با حضور پسر زبیر در مکه مربوط دانسته باشد. از طرفی روایات دوگانه که از برخورد عبدالله بن زبیر با حسین بن علی(ع) نقل شده است، گواه بر این حقیقت است که پسر زبیر چه اندازه از رفتن حسین(ع) خشنود بوده و با صراحت و بعضاً غیرمستقیم آن حضرت را در رفتن به عراق توصیه می‌کرد. لکن گاهی از بیم آن که مبدا از سخنانش حسین(ع) بدگمان شود از ماندن او نیز سخن به میان آورده است. از او نقل شده است که به حسین(ع) می‌گفت «اگر من مانند تو پیروانی در عراق داشتم در رفتن به آن جا درنگ نمی‌کردم.»^(۴۴) هم چنین نقل شده است که می‌گفت اگر در مکه بمانی گرد تو جمع خواهیم شد و تو را کمک خواهیم نمود. از نیت ابن زبیر عبدالله بن عباس پرده برمی‌دارد،

آن جا که سعی کرد حسین (ع) را از رفتن به عراق باز دارد و موفق نشد، هنگام بازگشتن چون به ابن زبیر برخورد کرد گفت:

یا لک من قَبْرِهِ بِمَعْمَرِی
و نَقَرِی ما شئت اَنْ تَنْقَرِی

خِلا لک الجو فیضی و اصغری
هَذَا حَسِینُ خَارِجاً قَسْبَشْرِی^(۳۵)

ای پرستو که در خانه‌ای، فضا برای تو خلوت شد، پس تخم بگذار و چه چه بزنی و هر چه می‌خواهی دانه بر چین، زیرا این حسین است که خارج می‌شود سپس شادمان باش.

حسین (ع) در حالی که به شرایط خود، اهداف ابن زبیر و موقعیت و خواسته‌های یزید واقف بود از مکه خارج شد و به سوی عراق رفت. او در حالی به طرف کوفه می‌رفت که از او دعوت کرده بودند و او را وعده داده بودند که یاریش کنند. هنگامی که از مکه خارج شد به جز خویشاوندان و یاران اندکش کسی او را همراهی نمی‌کرد. لازم به ذکر است گروهی نه چندان زیاد از بدویان در راه مکه به کوفه به امید این که مردم کوفه در اطاعت او خواهند بود به او پیوستند، لکن در منزل زباله حسین (ع) اعلام کرد از کوفه خبر رسیده که شیعیان ما ما را بی یاور گذاشته‌اند. هر کس از شما می‌خواهد بازگردد بازگردد که حقی بر او نداریم. روایات تصریح می‌کنند که حسین (ع) این سخن را از آن جهت گفت که نخواست با وی بیایند در حالی که ندانند کجا می‌روند. زیرا می‌دانست وقتی معلومشان کند جز کسانی که می‌خواهند جانبازی کنند و با وی بمیرند همراهش نخواهند رفت.^(۳۶) این روایت ابن قتیبه اگر صحیح باشد که مسلم بن عقیل قبل از این که کشته شود از عبدالله بن زیاد خواست تا وصیت کند و به عمرو بن سعید گفته است که به حسین (ع) نامه بنویس و او و همراهانش را که جمعاً نود نفرند [زن و مرد و کودک] از آمدن به کوفه منصرف کن می‌توان با اطمینان گفت اندکی که همراه حسین از مکه خارج شدند، به ویژه خویشاوندانش او را رها نکرده‌اند.

اگر چه در دعوت کردن مردم از حسین (ع) تردیدی نیست لکن در این امر نیز تردیدی نیست که جمعیت دعوت کننده هرگز به او نپیوستند تا از او جدا شوند. بلکه آنان که بدو پیوستند جز اندکی بازنگشتند. آن چه در این میان چشمگیر است این که خویشاوندان حسین (ع) در حمایت و همراهی او دریغ نکرده‌اند و این روایت ابی مخنف

صحیح است که می گوید فرزندان و برادران و فرزندان برادرانش به جز محمد حنفیه با او همراه بودند.^(۳۷) این که شب عاشورا فرصت خواست و جنگ را به صبح عاشورا موکول کرد و شب هنگام از یاران و برادران و خویشانش خواست تا جان خویش باز خزند و به همراه اهل بیت او با استفاده از تاریکی شب اردوی او را ترک کنند.^(۳۸) در حقیقت نمایشی بود تا قدرت وفاداری و علقه و پیوند خویش با یاران و خویشاوندان را در معرض تماشای تاریخ گذارد.

بعقوبی آورده که به یارانش نگاه کرد و گفت شما آزادید که بروید. گفتند نه به خدا نخواهیم رفت مگر این که قبل از تو کشته شویم.^(۳۹) این وفاداری زمانی پر رنگ می شود که عبدالله بن ابی محل که عمه اش ام البنین همسر علی بن ابی طالب بود از عیبدالله بن زیاد برای چهار فرزند ام البنین امان کسبی گرفته بود و توسط غلام خویش کزمان به نزد آنان فرستاد و آنان در جواب گفتند به دایمی ما سلام برسان و بگو ما را به امان شما حاجت نیست، امان خدا از امان پسر سیه بهتر است.^(۴۰)

سرنجام حسین بن علی (ع) در حالی که با اندک یاران خویش به استقبال دشمنی رفتند در هر صورت آنان را رها نمی کرد. آنان در سرزمین طف با صدها برابر سپاهیان عیبدالله و یزید روبرو شدند و به محاصره درآمدند، آن گاه بر عقیده خویش پای فشردند و سر بر سر باور خویش گذاشتند.

لکن از پی کشته شدن حسین (ع) و یارانش آتش ندامت بر خرمن دل و دماغ یوفابان افتاد و شعله های آن، شوق طرفداری و حمایت از آل علی و عطش تفر و خون خواهی از امویان را پیوسته و به تدریج قوت و وسعت بخشید و این شعله هم چنان شدت یافت تا خاندان اموی را بسوخت و آل عباسی به استاد قرابت با آل محمد و علی بر ریرانه های خلافت امویان خلافتی هاشمی بنا کردند.

عبدالله بن زبیر در مکه پناه گرفت و از روایات و قرائن چنین استنباط می گردد که پس از خارج شدن حسین (ع) از مکه او هم چنان از اعلان مخالف صریح با یزید خودداری می نمود و برای پرهیز از رود رویی با او پیوسته خود را عائد الیبت می خواند، و می گفت بن در اطاعتم ولی با هیچ کس بیعت نمی کنم.^(۴۱) گروهی سازشکاری پسر زبیر را بیش از

این دانسته‌اند. بلاذری از واقدی نقل کرده که ابن زبیر به نزد یحیی بن الحکم بن صفوان که از طرف عمرو بن سعید بر مکه گمارده شده بود رفت و با یزید بیعت کرد و گفت من شنونده‌ای مطیع و از فرمانروایی که از او در امان نیستم به خانه خدا پناه برده‌ام.^(۴۱)

گمان غالب این است که اگر ابن زبیر (آن گونه که واقدی نقل کرده) بیعت کرده باشد، بیعت او در نزد حاکم مدینه بوده است و انعکاس عمومی نداشته و به همین دلیل فرستادگان از جانب یزید برای گرفتن بیعت به نزد پسر زبیر رفت و آمد کرده اند.^(۴۲) لکن او از جواب صریح و روشن امتناع کرده است. چنان که ابوحنیفه دینه‌وری آورده «ابن زبیر در جواب فرستاده یزید از او خواست تا به یزید بفهماند که هیچ جوابی درباره آن چه از او خواسته شده نمی‌دهد. فرستاده یزید گفت مگر تو در اطاعت نیستی؟ گفت آری، ولی خود را در اختیار تو نمی‌گذارم و هرگز چنین نمی‌کنم. فرستاده باز گشت و آن جمله را به یزید داد و او ده تن از بزرگان شام که مسلم بن عقبه و نعمان بن بشیر از آن جمله بودند را به نزد ابن زبیر فرستاد که بگویند یزید صلح و آشتی را بیشتر می‌پسندد، ولی آنان موفق نشدند.^(۴۳)

یزید عمرو بن سعید الاشدق را مأمور کرد تا فردی را برای جنگ با پسر زبیر بفرستد و او عمرو بن زبیر برادر عبدالله را به این کار مأمور کرد. حمله عمرو بن زبیر به خانه خدا اولین هجوم به مکه پس از اسلام بود. گفته اند که حتی مروان حکم عمرو را از چنین کاری منع کرد ولی او بدان اعتنایی نکرده و گفت «به خدا برغم کسانی که نمی‌پسندند با وی جنگ می‌کنیم و در دل کعبه به او حمله می‌بریم.»^(۴۴) گویند عمرو بن زبیر به نزد برادرش عبدالله کس فرستاد تا از او بخواهد برای جلوگیری از جنگ در خانه خدا و در ماه حرام غلی از نقره که توسط یزید فرستاده شده بود را برگردن اندازد و تسلیم شود تا قسم خلیفه راست آید و عبدالله به او جواب داد که وعده گاه ما مسجد الحرام است.^(۴۵) سرانجام سپاه عمرو بن زبیر از عبدالله شکست خورد و عمرو دستگیر و بر اثر شکنجه کشته شد. از طرفی پس از شهادت حسین (ع) ابن زبیر از هیجانی که در افکار مسلمانان ایجاد شده بود علیه یزید استفاده کرد، به ویژه که آثار عصیان و نارضایتی در مردم مدینه بیشتر از سایر شهرها مشهود بود. علی رغم این شرایط ابن زبیر جانب احتیاط را از دست نمی‌داد و با آن که گفته شده است در پنهانی بیعت می‌گرفت از ظاهر کردن آن امتناع می‌نمود و حتی زمانی

که یزید قسم یاد کرده بود که از او دست ندارد مگر این که او را در زنجیر ببرند و فرستاده‌ای با زنجیر نقره به نزد او فرستاد. ابن زبیر با برخوردی نه از روی عصیان و مقابله بلکه از موضع احتیاط و مداخله گفت، به خدا من ذلیل نیستم و فرستاده را با مدارا جواب داد.^(۴۷)

باری از جمله عواملی که به موقعیت ابن زبیر کمک کرد، اعتراضات مردم مدینه بود که پس از شهادت حسین (ع) رشد فزاینده‌ای یافته بود. پس از آن که تعداد زیادی از بزرگان مدینه به نزد یزید دعوت شدند و یزید برای دلجویی آنان جوایز و عطایایی بخشید و این اقدام نیز مؤثر نشد و آن گروه نه تنها ساکت نشدند بلکه به بدگویی از یزید و افشا مفاشدش شدت بخشیدند، اوضاع مدینه علیه یزید و بنی امیه متشنج گردید. این امر نه تنها به مدینه اختصاص نداشت بلکه دامن حجاز و عراق را نیز گرفت. در این رابطه مردم معترض و ناراضی که خود علم‌طغیان و شورش علیه خلیفه برافراشته بودند الزاماً و به طور طبیعی می‌بایست شخصیتی مناسب جایگزین کرده بدان روی آورند. در چنین شرایطی بارزترین نمونه و شاخص‌ترین چهره پسر زبیر بود که پس از حسین بن علی (ع) بیشترین اذعان و انظار را به خود معطوف ساخته بود به ویژه که هیچ کدام از بزرگان بنی هاشم پس از شهادت حسین بن علی (ع) دعوت خلافت نکردند و حتی محمد بن حنیفه نیز برخلاف ادعای مختار داعیه رهبری نداشته بلکه تنها می‌توان گفت در قضیه قیام مختار از این که انتقام کشته شدگان فاجعه کربلا گرفته شود اظهار رضایت کرده است.^(۴۸)

به نظر می‌رسد برغم عصیان مردم مدینه و ناراضایی‌هایی که در حجاز و عراق مشاهده شده بود عبدالله بن زبیر هم چنان از اعلان خلافت خویش و گرفتن بیعت علنی خودداری می‌نموده است. او که پیوسته در مکه پناه گرفته بود پس از سرکوبی مردم مدینه توسط مسلم بن عقبه مواجه با هجوم سپاهان بنی امیه به مکه توسط حصین بن نمیر گردید. سپاهیان حصین عبدالله بن زبیر و طرفدارانش را در مسجد الحرام محاصره و کعبه را به منجنیق بستند. لکن از حسن نظر پسر زبیر، خبر مرگ یزید در خلال جنگ به مکه رسید و نه تنها او را از شکست و مرگ نجات داد بلکه با مرگ یزید چنان که انتظار می‌رفت زمینه از هر جهت برای خلافت او فراهم گردید. با مرگ یزید در شرایطی که بیزاری و گریز

مردم از بنی امیه و عدم وجود مدعی شایسته و خوش نام و شناخته شده از بنی امیه برای خلافت راه را برای روی آوردن مردم به پسر زبیر هموار ساخته بود، در بصره عیبدالله بن زیاد از خشم مردم به حارث بن قیس رئیس ازدیان پناهنده شد و توسط او گریخت^(۴۹) در کوفه مردم عمرو بن حارث نماینده عیبدالله را سنگ باران کردند.^(۵۰) در خراسان مردم بر مسلم بن زیاد برادر عیبدالله شوریدند و او گریخت^(۵۱) و خود را به ابن زبیر تسلیم کرد. قطعاً در سایر بلاد نیز تنفر مردم از حاکمیت بنی امیه و یزید چندان خفیف نبوده است، زیرا در شام که پایه‌های حکومت بنی امیه از همه جا مستحکم‌تر بود، بیزارای مردم چنان بود که وقتی معاویه بن یزید پس از مرگ پدرش خطبه خواند گفت: ای مردم ما به شما و شما به ما گرفتار شده‌اید. و ما از بیزارای بدگویی شما نسبت به خودمان بی اطلاع نیستیم.^(۵۲)

جای تردید نیست که در چنین شرایطی همه چیز برای سقوط بنی امیه و خلافت ابن زبیر فراهم بود. به گفته یعقوبی مردم از همه بلاد به ابن زبیر روی آوردند و هیچ ناحیه‌ای باقی نماند مگر این که به ابن زبیر گرویدند. به جز اردن که در دست حسان بن بحدل کلی بود.^{(۵۳)(۵۴)} عبارت یعقوبی به این معنی است که حتی شام و دمشق که پایگاه دیرینه بنی امیه بود نیز با مرگ یزید به ابن زبیر روی آوردند. لذا بدون تردید مطرح شدن مروان برای خلافت فقط یک اتفاق غیر مترقبه بود.^(۵۵) زیرا مروان خود قصد داشت با ابن زبیر بیعت کند و گویا ابن زیاد او را از این کار باز داشت.^(۵۶) و به تعبیر ابوعلی مسکویه، مروان را که روحش از چنین موقعیتی خبر نداشت و خواب آن را نیز نمی‌دید برای خلافت به طمع انداخت.^(۵۷) اگر در این روایت که حصین بن نمیر که در حال جنگ با ابن زبیر بود و چون خبر مرگ یزید را شنید دست از جنگ کشید و به ابن زبیر پیشنهاد کرد که به عنوان خلیفه با پسر زبیر بیعت کند^(۵۸) تأمل شود، مشهود است که با وجود ابن زبیر در میان ارکان بنی امیه نیز امیدی به ادامه حکومت امویان پس از مرگ یزید نبوده است.

پسر زبیر برغم موقعیت ممتازی که برایش فراهم گردید و با آن که هیچ کس چون او با اقبال همه جانبه مردم روبرو نشد، توانست از موقعیت مذکور به خوبی بهره گیرد. او اگر چه در خلاء حاصل از مرگ یزید به قدرت رسید، لکن در مدتی اندک با سوء تدبیر شرایط را برای قدرت گرفتن مروان فراهم ساخت و پس از مروان پسرش عبدالملک با

درایت و به سرعت دست تسلط و حاکمیت زیریان را از مناطق مختلف محدود و کوتاه ساخت تا سرانجام عبدالله بن زبیر را در مسجدالحرام که هم چنان پناه گرفته بود توسط حجاج به محاصره افکنده به قتل رسانید و با کشته شدن او دولت مستعجل آل زبیر پایان یافت. دولتی که خوش درخشیده بود پایان زودرس آن بسیار ناخوش آیند بود. زمانی که حجاج مکه و سپس مسجدالحرام را محاصره کرد، یاران ابن زبیر به تعبیر طبری به طور حیرت آوری او را ترک می کردند و به حجاج می پیوستند و امان می گرفتند.^(۶۱) ابن قتیبه آورده است که ابن زبیر در شبی که فردای آن کشته شد قریشیان را گرد آورد و گفت نظر شما چیست یکی از آنان که از بنی مخزوم بود گفت دو راه بیشتر نمانده یا اجازه بده برای خودمان و تو امان بگیریم و یا به ما اجازه بده برویم. او نیز گفت با خدا عهد بسته ام بیعت همه کسان را از آنان بردارم به جز ابن صفوان.^(۶۰) این روایت مسعودی که عروه برادر ابن زبیر برای خویش امان گرفته بود و برای عبدالله نیز امان گرفته بود^(۶۱) نمی تواند چندان از حقیقت به دور باشد، زیرا این که عبدالله در آخرین ساعات حیات به نزد مادرش می رود و از او کسب تکلیف می کند و به تعبیر یعقوبی می گوید به من امان داده اند چه می گویی؟^(۶۲) و مادرش او را از تسلیم شدن به فرزندان بنی امیه نهی کرده است^(۶۳) دلالت دارد بر این که اولاً بر پسر زبیر نوعی تردید عارض شده و ثانیاً این که راهی به جز کشته شدن برای او وجود داشته است که بتواند انتخاب کند.

به هر حال همه یاران و حتی فرزندان و برادران ابن زبیر به جز اندکی از گرد او پراکنده شدند و از حجاج امان گرفتند چنان که زبیر بن بکار که از نوادگان اوست آورده که چون عبدالله بر مادرش وارد شد گفت ای مادر مردم و حتی فرزندان و خانواده ام به جز اندکی مرا رها کرده اند^(۶۴) (این در حالی است که فرزندان عبدالله بن زبیر را دوازده و فرزندان زبیر را ده نفر ذکر کرده اند).^(۶۵) چون اندک یارانش کشته شدند به تنهایی جنگید تا کشته شد. آن گاه جسدش را بدار آویختند و پس از سه یا هفت روز پائین آورده دفن کردند.^(۶۶)

مرگ فرزند زبیر نه تنها به دولت زیریان پایان بخشید بلکه مهر ختمی بود بر اندیشه زیری گری. به عبارت دیگر نه قیام ابن زبیر برای کسی سبب حق طلبی و عدالت خواهی

و مشروعیت قرار گرفت و نه اصول و مبانی و معیارهای او و آل زبیر برای کسب خلافت مقبول بود و نه سیره و مرام و عملکرد آنان در دوران خلافت کوتاهشان چندان جذاب و مقبول بود که موجب گرایش و تمایل مردم باشد. لذا پس از مرگ عبدالله هیچ کدام از زبیریان قادر نبودند انگیزه‌ای برای جلب حمایت مردم در راستای برقراری خلافت و حکومت زبیریان ایجاد نمایند.



ژوهره شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

- ۱- لمنقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۷ش)، *وقعة الصفین*، تحقیق: شیخ محمد هادی یوسفی الغروی، قم، ص ۷۷.
همان، ص ۸۰.
- ۲- الطبری، محمد بن جریر (بدون تاریخ)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، رواتع تراث العربی، بیروت، ج ۵، ص ۳۴۰.
- ۳- همان، ص ۳۴۱.
- ۴- همان، ص ۳۴۳.
- ۵- ابن اعثم کوفی، محمد بن احمد (۱۹۹۱م)، *التنوخ*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ج ۵، ص ۲۱.
- ۶- همان ص ۲.
- ۷- مسکویه، ابوعلی أحمد بن محمد (۱۳۶۶ش)، *تجارب الأمم و تعاقب الهمم*، حققه ابوالقاسم الاماسی، بوان، سروش، ج ۲، ص ۳۹.
- ۸- ابن عساکر، علی بن حسن (بدون تاریخ)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق شکرى فیصل، بیروت، دارالفکر، ترجم حرف العین، ص ۴۱۰ سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۸م)، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۱۷۰ نوری، شهاب الدین أبو العباس (۱۳۶۴ش)، *شہایة الارب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۶، ص ۱۱۲.
- ۹- ابن عساکر، تراجم حرف العین، ص ۴۰۸؛ نوری، ج ۶، ص ۱۱۹.
- ۱۰- ابن عساکر، تراجم حرف العین، ص ۴۱۴؛ ابن ابی الحدید، موفق الدین أحمد بن هبیه الله بن محمد بن محمد بن حسین أبو المعالی (۱۳۶۷ش)، *جلوه تاریخ در نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ج ۸، ص ۲۳۸.
- ۱۱- ابن عساکر، همان، ص ۴۱۵؛ نوری، ج ۶، ص ۱۲۰.
- ۱۲- سیوطی، ص ۱۷۰؛ نوری، ج ۶، ص ۱۲۰.
- ۱۳- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۹۶۰م)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر، ج ۲، ص ۲۲۸.
- ۱۴- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.
- ۱۵- ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۲۸.
- ۱۶- یعقوبی ج ۲ ص ۲۶۷.
- ۱۷- الدینوری، ابوحنیفه أحمد بن داود (۱۴۱۲هـ.ق)، *أنحبار الطوال*، قم، منشورات الرضی، ص ۲۲۹.
- ۱۸- بلاذری، أحمد بن یحیی (۲۰۰۱م)، *انساب الاشراف*، تحقیق: دکتر عبدالعزیز الدوری، الدكتور عصام عقله، بیروت، النشرات الاسلامیه، الجزء الثانی، قسم الرابع، ص ۴۶۱؛ المنقری، ص ۸۳.
- ۱۹- المنقری، صص ۹۹-۱۵۰-۱۵۲؛ ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۶۶-۶۵۶؛ ابوحنیفه دینوری، ص ۲۴۴-۲۴۶.
- ۲۰- المنقری، ص ۱۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، قسم الرابع، ص ۴۴۷؛ ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۵.
- ۲۱- المعیری محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشیخ المفید (۱۹۷۹م)، *الارشاد*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۲۱۸.

- ۲۳ - ازرقی، ابی الولید محمد بن عبدالله بن احمد (۱۹۹۴م)، اخبار مکه، تحقیق: رشدی الصالح ملحسن، مکه، مطابع دارالثقافة، ج ۲، ص ۱۳۴.
- ۲۴ - المنقری، ص ۱۵۲.
- ۲۵ - ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (بدون تاریخ)، البدایة و النهایة، قاهره، مطبعه السعاده.
- ۲۶ - المنقری، ص ۱۵۲؛ ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۵.
- ۲۷ - یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۷.
- ۲۸ - ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳.
- ۲۹ - المنقری، ص ۸۸.
- ۳۰ - سعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۹۹۷م)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: سعید محمد الاحام، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۶۶.
- ۳۱ - اصفهانی، علی بن الحسین بن محمد ابوالفرج (۱۹۹۸م)، مقاتل الطالبین، شرح و تحقیق: السید حمد صقر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ص ۱۱۰.
- ۳۲ - ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۵.
- ۳۳ - ابوحنیفه دینوری، ص ۲۲۹.
- ۳۴ - المنقری، ص ۱۴۸.
- ۳۵ - ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۱۰، المنقری، ص ۱۴۸، نویری، ج ۷، ص ۱۵۶.
- ۳۶ - بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، قسم الرابع، ص ۴۶۶.
- ۳۷ - طبری، ج ۵، ص ۳۹۸؛ شیخ مفید، ص ۲۲۳.
- ۳۸ - المنقری، ص ۸۵.
- ۳۹ - طبری، ج ۵، ص ۴۱۹.
- ۴۰ - یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴.
- ۴۱ - طبری، ج ۵، ص ۴۱۵.
- ۴۲ - ابوحنیفه دینوری، ص ۲۶۲.
- ۴۳ - بلاذری، أحمد بن یحیی (۱۹۹۸)، انساب الاشراف، تحقیق: محمود الفردوس العظم، قراءة صحیح ندیم الماردینی، دارالیقظة العربیه، ج ۳، ص ۳۰۷.
- ۴۴ - ابوحنیفه دینوری، ص ۲۶۲؛ بلاذری، ج ۳، ص ۳۰۸.
- ۴۵ - ابوحنیفه دینوری، ص ۲۶۲.
- ۴۶ - بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰۴.
- ۴۷ - همان.
- ۴۸ - همان.
- ۴۹ - طبری، ج ۶، ص ۱۳.
- ۵۰ - ابوحنیفه دینوری، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.
- ۵۱ - طبری، ج ۵، ص ۵۲۴.

- ٥١- بلاذري، أحمد بن يحيى ابوالحسن (١٣٩٨هـ ق)، فتوح البلدان، تعليق: رضوان محمد رضوان، بيروت، دارالكتب العلمية، ص ٣٧٤.
- ٥٢- يعقوبي، ج ٢، ص ٢٥٥.
- ٥٣- همو.
- ٥٤- ابن قتيبة الدينوري، عبدالله بن مسلم (١٣٨٨هـ ق)، الإمامة والسياسة، قم، منشورات الشريف الرضي، ج ٢، ص ١٥.
- ٥٥- ابوحنيفة دينوري، ص ٢٨٥؛ بلاذري، الساب الاشراف، جزء الثاني، قسم الرابع، ص ٣٠.
- ٥٦- ابوعلی مسكويه، ج ٢، ص ٨٩.
- ٥٧- يعقوبي، ج ٢، ص ٢٥٣؛ ابن قتيبة الدينوري، الإمامة والسياسة، ج ٢، ص ١٥؛ ابوحنيفة دينوري، ص ٢٦٨.
- ٥٨- طبري، ج ٤، ص ١٨٨.
- ٥٩- ابن قتيبة الدينوري، الإمامة والسياسة، ج ٢، ص ٣٠.
- ٦٠- مسعودي، ج ٢، ص ١٢٣.
- ٦١- يعقوبي، ج ٢، ص ٢٦٧.
- ٦٢- زبير بن بكار (١٤١٦هـ ق)، الاخبار الموثقات، تحقيق: سامي مكى العاني، قم، منشورات الشريف الرضي، ص ٣١٤؛ ابن اثير الجزري، ابى الحسن علي بن محمد (١٩٩٧م)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، تحقيق: خليل مأمون شيخا، بيروت، دارالمعرفة، ج ٢، ص ٥٩٩؛ يعقوبي، ج ٢، ص ٢٦٧؛ مسعودي، ج ٣، ص ١٢٣؛ ابن قتيبة الدينوري، الإمامة والسياسة، ج ٢، ص ٣١.
- ٦٣- زبير بن بكار، ص ٣١٤.
- ٦٤- زبيري، مصعب بن عبدالله (بدون تاريخ)، كتاب نسب قريش، تصحيح و تعليق: ليفي برونفسال، بيروت، دارالمعارف للطباعة و النشر، ص ٢٤٠ تا ٢٤٣ و ٢٣٦؛ ابن قتيبة الدينوري، عبدالله بن مسلم (١٩٨٧م)، المعارف، بيروت، دارالكتب العلمية، ص ١٢٩.
- ٦٥- يعقوبي، ج ٢، ص ٢٦٧.